

متن پرسش

سلام استاد: بازهم خداوند درب حیزش را به رویم گشود، مادرم فاطمه الزهرا حزب الله را به رخم کشانده و گفت با زبان بی زبانی فردا مال ماست، به به این شور و حال، گویی اکنون را دیدم که ذوالفقار با همان مرام و مردانگی خودش چگونه رنگ و رخ این بد شکلان یعنی این دلچک های آمریکایی را فرق سر شکافته است و کار را تمام کرده است. اکنون چه حرف هایی که با من ندارد، اکنونی که کینه دارد از بنی اسرائیل، اکنونی که قاطعانه به من می گوید: گردن زدن این اسکلت های حیوان صفت و آبروی انسان بر، را با تو!! دلیل نوشتنم این بود که همین حال به حسی بهم گفت: ببین اکنون را که پوزه اسرائیل با خاک یک سان شده است. یا علی مدد

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: اکنونت، مبارک باد. حقیقتاً همان طور که می فرمایید مائیم و چنان حضوری که جبهه حق در مقابل باطل به زیبایی تمام در مقابل مان گشوده شده تا معنای زندگی را به تعبیر شهید سنوار عزیز؛ در دل طوفانی که طوفان الاقصی نام گرفت، پیدا کنیم. یحیی سنواری که در وصیت نامه ای که منسوب به اوست؛ از سنگ هایی می گوید که اولین کلماتی بودند در برابر جهانی که نسبت به آن همه خیانت به مردم فلسطین، سکوت می کردند و در نتیجه حقیقتاً آن مرد توانست دیوارها و میله های زندان را افقی و نوری ببیند که راه آزادی را روشن می کند، آن هم آزادی که به عنوان ایده ای می باشد که در دل مقاومت متولد می شود. آری! اکنون تان مبارک باد که جان تان منور به کینه ای مقدس نسبت به رژیم صهیونیسم شده است. آیا زندگی در چنین حضوری که «اشداء علی الکفار» است زیبا نیست؟ موفق باشید